

کارل مارکس و رمانتیسیسم

میشل لووی، رابرت سپر

ترجمه‌ی نرگس ایمانی



به استثنای نویسندگانی همچون ویلیام موریس یا ارنست بلوخ جوان (آن هم به دلیل آن که هر دوی این نویسندگان بیش از آن که در معنای سنتی کلمه مارکسیست باشند، متمایل به مارکسیسم بودند)، آن چه موضع مارکسیسم در قبال جهان‌بینی رمانتیک را مشخص و متمایز می‌سازد،^۱ وجود یک جور دوگانگی ویژه است: حتا آن دسته از اندیشمندانی که بسیار به مضامین رمانتیک گرایش دارند همواره نوعی فاصله‌ی انتقادی را با آن حفظ می‌کنند که این خود برآمده از میراث پیشرفت‌خواهانه‌ی سنت روشنگری است. برای تصریح این دوگانگی، این رابطه‌ی عشق و نفرت با رمانتیسیسم، می‌بایست رویکرد خود مارکس [در قبال رمانتیسیسم] ... را مورد بررسی قرار دهیم...

ظاهراً مارکس هیچ وجه اشتراکی با رمانتیسیسم ندارد. اما بی‌تردید، او در ایام جوانی‌اش تحت تأثیر رنگ‌ولعاب‌های فریبنده‌ی فرهنگ رمانتیک قرار داشت. به گفته‌ی آگوست کورنو،^۲ زندگی‌نامه‌نویس مارکس، بارون وستفالی — پدرزن آتی فیلسوفِ ما — «مارکس را به مکتب رمانتیک بسیار علاقه‌مند کرد، و در حالی که پدر مارکس با او ولتر و راسین می‌خواند، بارون برایش هومر و شکسپیر می‌خواند، و این‌ها همان کسانی بودند که در سراسر زندگی مارکس

^۱ . این متن ترجمه‌ای است از بخش «کارل مارکس» از فصل «Excursus: Marxism and Romanticism» از کتاب:

Löwy Michael and Sayre Robert (2001). **Romanticism Against the Tide of Modernity**, translated by Catherine Porter Durham. London: Duke University Press.

آقای حسن مرتضوی در سال ۱۳۷۶ کتابی را از میشل لووی تحت عنوان *درباره‌ی تغییر جهان (مقالاتی درباره‌ی فلسفه‌ی سیاسی، از کارل مارکس تا والتر بنیامین)* منتشر کردند. بخش‌هایی از مقاله‌ی «مارکسیسم و رمانتیسم انقلابی» مندرج در این اثر، با متن حاضر اشتراک محتوایی دارد.

نویسندگان محبوب او باقی ماندند». با این وصف، تعجبی ندارد که مارکس در سال‌های تحصیلش در دانشگاه بن، شرکت در دوره‌های آموزشی هومر را برگزید که مدرسش آن رمانتیک کهنه‌کار، فردریک شگل بود. نوشته‌های آغازین مارکس – شعرها، درام‌ها، و نمایش‌هایش (که کیفیت ادبی‌شان چنگی به دل نمی‌زند و نباید وقت چندانی هم صرف آن‌ها کرد) – نشان آشکار ادبیات رمانتیک را بر پیشانی دارند (آن‌ها قرابت ویژه‌ای با نوشته‌های ای. تی. ای هوفمان دارند)، و گواهی هستند بر یک شورش و اعتراض نوعاً رمانتیک. به‌علاوه (نکته‌ی جالب توجه این‌که)، نخستین تلاش مارکس در نقد هگل به‌شدت متأثر از فلسفه‌ی طبیعت^۳ شلینگ بود.

مارکس پس از گرویدن به دیالکتیک هگلی، ماتریالیسم، و فلسفه‌ی پراکسیس (۱۸۴۵-۱۸۴۰)، رمانتیسیسم ابتدایی دوران جوانی‌اش را کنار گذاشت: به نظر می‌رسد در فلسفه‌ی تاریخ جدید او جایی برای نوستالژی وجود ندارد. مارکس و انگلس در *مانیفست حزب کمونیست* (۱۸۴۸) هر شکلی از خیال‌پردازی در خصوص بازگشت به استادکاری یا سایر شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌دارانه را به‌مثابه کنشی واپس‌گرایانه رد می‌کنند. مارکس از نقش تاریخاً پیشرونده‌ی سرمایه‌داری صنعتی تجلیل می‌کند، که نه‌تنها نیروهای تولیدی را در مقیاسی وسیع و بی‌سابقه بسط و گسترش داده، بلکه همچنین اقتصاد جهانی را متحد کرده است – یک شرط مقدماتی ضروری برای بشریت سوسیالیستی آینده. او همچنین سرمایه‌داری را برای ازهم‌دریدن پرده‌های حائلی که استثمار موجود در جوامع پیشاسرمایه‌دارانه را از نظرها پنهان می‌ساختند، می‌ستاید، البته این نوع ستایش حاوی اشاراتی آبرونیک هم

3. *Naturphilosophie*

* تمامی پانویس‌ها از مترجم فارسی است.

هست: شیوهی تولید سرمایه‌داری از سوی دیگر و در مقابل، با ترویج شیوه‌های منفعت‌طلبانه‌تر، گسترده‌تر و بی‌رحمانه‌تر استثمار، به بسط آگاهی و نزاع طبقاتی یاری می‌رساند. رویکرد ضدسرمایه‌دارانه‌ی مارکس در صدد نفی انتزاعی تمدن صنعتی مدرن (بورژوازی) نیست، بلکه در مقابل، در پی فراروی (آفهبونگ) از آن است: برانداختن آن به‌رغم حفظ بزرگ‌ترین دستاوردهایش؛ برگزشتن از آن به‌وسیله‌ی یک شیوه‌ی تولید برتر.

با این همه، مارکس از روی دیگر سکه‌ی متمدن‌شدن نیز آگاه بود؛ او از منظر یک رویکرد نوعاً دیالکتیکی، سرمایه‌داری را نظامی می‌دید که هر مرحله از رشد اقتصادی را به یک مصیبت بدل می‌سازد. به‌واسطه‌ی تحلیل همین مصایب اجتماعی برآمده از تمدن سرمایه‌دارانه — و نیز از خلال علاقه‌اش به اجتماعات پیشاسرمایه‌دارانه — است که مارکس دست‌کم تا حدودی با سنت رمانتیک پیوند می‌خورد.

هم مارکس و هم انگلس احترام فراوانی برای منتقدان رمانتیک سرمایه‌داری صنعتی قائل بودند و به وام‌داری خویش به این پیشگامان نیز اذعان می‌کردند. کار این دو نه‌تنها به طرز چشمگیری تحت تأثیر اقتصاددانانی همچون سیسموندی و آن پوپولیست روسویی یعنی نیکلا دنیلسون^۴ — که آن‌ها طی یک دوره‌ی بیست‌ساله با او مکاتبه داشتند — قرار داشت، که از نویسندگانی مانند چارلز دیکنز و اونوره دو بالزاک، فیلسوفان اجتماعی‌ای همچون توماس کارلایل، مورخان اجتماعات کهن از جمله گئورگ لودویگ ون مائورر،^۵ بارتولد گئورگ نیبور،^۶ و لوییز مورگان نیز متأثر بود؛ بگذریم از سوسیالیست‌های

4. Nikolai Danielson

5. Georg Ludwig von Maurer

6. Barthold Georg Niebuhr

رمانتیکی همچون شارل فوریه، پیر لورو،^۷ و موزس هس. در واقع رمانتیسیسم یکی از منابع مغفول‌مانده [در بررسی آرای] مارکس و انگلس است؛ منبعی که شاید از حیث اهمیتش برای کار آن‌ها، چیزی کم از اهمیت نوهگل‌گرایی آلمانی یا ماتریالیسم فرانسوی نداشته باشد.

از میان منتقدان رمانتیکِ جامعه‌ی سرمایه‌داری، احتمالاً توماس کارلایل یکی از اثرگذارترین چهره‌ها بر صورت‌بندی فکری مارکس و انگلس بوده است. انگلس در ۱۸۴۴ خوانشی پرشور از کتاب گذشته و حال^۸ (۱۸۴۳) کارلایل به دست داد. او نطق‌های آتشین کارلایل بر ضد «مامونیسیم»^۹ — دین خدای مامون که در انگلستان حکمفرما بود — را به نشانِ تأییدِ آن‌ها نقل کرد. انگلس حتا آن هنگام که مواضع محافظه‌کارانه‌ی کارلایل را نقد می‌کرد، به پیوند قاطع میان این مواضع و منفعت اجتماعی این اثر واقف بود: «توماس کارلایل در اصل یک توری بود... اما در این نمی‌توان تردید داشت که یک ویگ هرگز نتوانسته کتابی بنویسد که حتا به اندازه‌ی نصف کتاب گذشته و حال^{۱۰} او بشردوستانه باشد».^{۱۱} فلسفه‌ی کارلایل ملهم است از «بازمانده‌های رمانتیسیسم توری»، اما

7. Pierre Leroux

8. *Past and Present*

9. mammonism

10. *Past and Present*

^{۱۱} پیشینه‌ی احزاب سیاسی انگلستان به قرن هفدهم و سال‌های پس از جنگ داخلی این کشور بازمی‌گردد که «حزب سلطنت» و «حزب میهن» شکل گرفت. حزب میهن که چندی بعد به «توری» معروف شد، جوانه‌ی اولیه‌ی حزب محافظه‌کار انگلیس به‌شمار می‌رود و هنوز هم حزب محافظه‌کار را با نام «توری» می‌شناسند. گروه دیگری که در مقابل توری‌ها شکل گرفت «ویگ»‌ها یا آزادی‌خواهان بودند. تا نیمه‌ی قرن نوزدهم، عرصه‌ی سیاسی انگلستان در اختیار این دو گروه بود. آن‌ها احزاب سیاسی به معنای مدرن نبودند، بلکه بیش‌تر ائتلاف‌هایی

با این‌همه، او تنها فرد انگلیسی متعلق به طبقه‌ی «محترم» است که «چشمانش را دست‌کم بر واقعیت‌های موجود گشوده نگاه داشته» و «زمان حال بی‌واسطه را به‌درستی درک کرده است». مارکس هم در سال ۱۸۴۵ کتاب کوچک کارلایل در مورد چارتریسم^{۱۲} را خواند و از بسیاری از قطعاتش یادداشت‌برداری کرد. در یکی از این متن‌ها تصویر رمانتیک حیرت‌انگیزی از سرمایه‌داری صنعتی وجود دارد: «اگر انسان‌ها ایمان‌شان را به خدا از دست داده‌اند، تنها راه گریزشان از درافتادن به بی‌خداییِ کورِ ضرورت و مکانیسم که آن‌ها را همچون یک ماشین بخارِ جهانی هولناک در خود نگه می‌دارد، مثل یک گاو فالاریس^{۱۳} دهشتناک که آن‌ها را درون شکم آهنینش محبوس می‌کند، شورش خواهد بود — چه با امید به کامیابی و چه بدون این امید.»^[۴]

ناپایدار قلمداد می‌شدند که بر اساس منافع برخی افراد و گروه‌های خاص شکل می‌گرفتند. ویگ‌ها به طبقه‌ی نوظهور ثروتمندان صنعتی شهری و تاجران، و توری‌ها به اشراف زمیندار و کلیسای انگلیس و اسکاتلند نزدیک بودند. از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توری‌ها به حزب محافظه‌کار تبدیل شدند و ویگ‌ها هم حزب لیبرال را تشکیل دادند.

^{۱۲} Chartism، منشورگرایی: جنبشی سیاسی و اجتماعی برای اصلاح در پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی در اواسط سده‌ی نوزدهم بود. اسم این جنبش از «منشور مردم» در ۱۸۳۸ گرفته شده بود که اهداف جنبش را در خود داشت.

^{۱۳} گاو برنزی، گاو برنجی یا گاو سیسیلیایی، وسیله‌ای طراحی شده در یونان باستان برای شکنجه و اعدام محکومان بود. طراح این وسیله فلزکاری به نام پریلوس آنتی بود که آن را به‌عنوان وسیله‌ای تازه برای اعدام مجرمان برای فالاریس، جبار آکراگاس در سیسیل ساخت. این گاو توخالی و تماماً از برنز ساخته شده بود و دری در پهلویش داشت. محکوم را در داخل این گاو می‌انداختند و در زیر آن آتش می‌افروختند تا فلز آن کاملاً داغ و گداخته شود. در نتیجه‌ی این کار محکوم در داخل این وسیله برشته شده و می‌مرد.

انگلس در مقاله‌ای به سال ۱۸۵۰ به کارلایل بازمی‌گردد، هرچند این بار قاطعانه آخرین نوشته‌های او را رد می‌کند. او تحلیلی از کار کارلایل در دهه‌ی ۱۸۴۰ به دست می‌دهد که در نوع خود بسیار روشن‌گرانه است:

اعتبار توماس کارلایل به این است که در آثارش به شیوه‌ای حتا بعضاً *انقلابی*، بر ضد بورژوازی موضع گرفت، آن هم در ایامی که رویکردها، ذائقه‌ها و ایده‌های بورژوازی سرتاسر ادبیات رسمی انگلستان را به تمامی به زیر یوغ بندگی خود کشیده بود؛ محض نمونه، در تاریخ انقلاب فرانسه‌اش، در دفاعیه‌اش از کرامول، در رساله‌اش در باب چارتیسم، و در *گذشته و حال*. اما در تمام این نوشته‌ها نقد زمان حال پیوند تنگاتنگی دارد با تجلیل به طرز عجیبی غیرتاریخی او از قرون وسطا، که این، ویژگی معمول سایر *انقلابیون* از جمله کابت^{۱۴} و چارتیست‌ها هم هست.^[۱۵]

این اظهارات توجه ما را به دو گزاره‌ی اساسی تلقی مارکسیستی از رمانتیسیسم جلب می‌کند: نخست آن که نقد رمانتیک اکنونیت سرمایه‌دارانه «پیوند تنگاتنگی دارد با» نوستالژی برای گذشته، و دوم آن که، در موارد خاصی ممکن است این نقد حائز یک بُعد حقیقتاً انقلابی باشد.

بالزاک، که شاید بتوان او را یکی از گزنده‌ترین منتقدان رمانتیک تمدن بورژوایی نامید، تأثیری به همین اندازه مهم بر مارکس و انگلس نهاد، به طوری که انگلس اذعان کرده است که از آثار بالزاک «بیش از تمام مورخان،

^{۱۴} William Cobbett (۱۷۶۳-۱۸۳۵). روزنامه‌نگار، کشاورز و یکی از اعضای پارلمان

انگلیس که برای بهبود حال کشاورزان تلاش می‌کرد.

اقتصاددانان و آماردانان مدعی عصر حاضر» درس گرفته است.^[۶] این عبارت تقریباً عین به عین نقل قولی از مارکس است که او چند دهه پیش‌تر در مورد نویسندگان انگلیسی‌ای همچون دیکنز، شارلوت برونته و خانم گاسکل^{۱۵} گفته بود: «اخوت تحسین‌برانگیزی بین رمان‌نویسان انگلیسی وجود دارد، همانان که نوشته‌های گویا و فصیح‌شان در قیاس با تمام سیاستمداران حرفه‌ای، تبلیغات‌چی‌ها و اخلاق‌گرایان، حقایق اجتماعی و سیاسی بیش‌تری را در جهان برملا کرده است.»^[۷]

آشکار است که خوانش مارکس و انگلس از کارلایل و بالزاک تا حد زیادی گزینشی است: هم مارکس و هم انگلس صراحتاً توهامات واپس‌نگرانه‌ی این دو نویسنده را رد می‌کنند. اما آن‌ها بدون آن‌که تردیدی به دل راه دهند نقد مدرنیته‌ی صنعتی-بورژوازی بالزاک را به عاریت می‌گیرند، هرچند نقد بالزاک عمیقاً به ارزش‌های فرهنگی-اجتماعی و اخلاقی پیش‌اسرمایه‌دارانه آغشته است. این به‌عاریت‌گیری، در متن ظاهراً «مدرنیستی» (یعنی موافق با پیشرفت سرمایه‌دارانه‌ی) همچون *مانیفست حزب کمونیست* آشکار است. هرچند مارکس و انگلس جریانات رمانتیک را «واپس‌گرایانه» می‌دانند، اما آن‌ها به‌آشکارگی تمام، بر ارزش نقد اجتماعی این جریانات واقف بودند. حتا «سوسیالیسم فئودالی»، ترکیبی منحصر به فرد از «پژواک گذشته» با «بیم آینده»، به‌رغم «ناتوانی تام آن در فهم پیشروی تاریخ مدرن» این شایستگی انکارناپذیر را دارد که «گه‌گاه با نقد تلخ، طنزآمیز و گزنده، درست به قلب سرمایه‌داری یورش می‌برد». همچنین مارکس و انگلس در مورد «سوسیالیسم

^{۱۵} Elizabeth Gaskell, (۱۸۶۵-۱۸۱۰). رمان‌نویس و نویسنده‌ی داستان کوتاه انگلیسی عصر ویکتوریا بود. رمان‌های او به‌خوبی وضعیت اجتماعی طبقات مختلف مردم، به‌ویژه فقرا، را نشان می‌دهد؛ که همین مسئله دلیل اصلی شهرت کتاب‌های او نیز هست.

خرده‌بورژوازی» سیسموندی و پیروانش، به‌رغم محدودیت‌های آن، اذعان می‌کنند که این مکتب

تناقض‌های ذاتی شرایط تولید مدرن را با تیزی موشکافانه‌ای تجزیه و تحلیل کرد. توجی‌هات ریاکارانه‌ی اقتصاددانان را برملا ساخت. به طریقی انکارناپذیر پیامدهای فاجعه‌بار ماشین‌سیسم و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و زمین در دستان عده‌ای انگشت‌شمار، اضافه تولید و بحران‌ها را به اثبات رساند. فلاکت‌گریزناپذیر خرده‌بورژوازی و دهقانان، سیه‌روزی پرولتاریا، هرج‌ومرج در تولید، نابرابری‌های فاحش در توزیع ثروت و... را یادآور شد.^[۸]

این بند اقراری نسبتاً چشمگیر به یک دین فکری است! در واقع، مارکس و انگلس کل تحلیل این جریان رمانتیکِ خرده‌بورژوازی از فجایع اجتماعی برآمده از سرمایه‌داری را با رویکرد خودشان به جامعه‌ی بورژوازی ادغام کردند، هرچند به‌صراحت راه‌حل‌های ایجابی پیشنهادشده از سوی این جریان را رد کردند. با این همه، آن‌ها در تحسین نقش به‌غایت انقلابی بورژوازی فاتح و دستاوردهای اقتصادی آن سخاوتمندانه عمل می‌کنند، دستاوردهایی که از دید آن‌ها مافوق اهرام مصر و قنات‌های^{۱۶} رومی قرار دارند و راه را برای شرایط مادی انقلاب کارگری هموار می‌سازند.

با این وصف، نکته‌ای که پل برینز^{۱۷} در مورد *مانیفست* بیان می‌کند، بسیار به‌جا به نظر می‌رسد:

^{۱۶} Roman aqueduct، سبکی در سازه‌های رومی در ساخت قنات بوده است. این قنات‌ها جهت انتقال آب از منابع آب به مراکزی همچون حمام‌های عمومی و توالت‌های رومی تعبیه شده بودند.

در *مانیفست* و نوشته‌های قبل‌ترِ مارکس، انقلاب صنعتی سرمایه‌داری و کل جهانِ مناسباتِ ابژه‌گشته‌ای که خلق می‌کند، همزمان به‌مثابه چیزی هم‌رهایی‌بخش و هم سرکوبگر فهمیده می‌شوند، ... روشنگری و فرزند خلفش فایده‌گرایی بر وجه‌رهایی‌بخش این تصویر، و جریان رمانتیک بر وجه سرکوبگرانه‌ی آن انگشت گذاشته‌اند. مارکس تنها کسی بود که هر دوی این رویکردها را [با ادغام‌شان] درون یک بینش انتقادی واحد تغییر داد.^[۹]

به رغم این‌همه، ما نمی‌توانیم با برینز همدل باشیم آن‌جایی که تأکید می‌کند در نوشته‌های مارکس و انگلس در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، این فقط ریشه‌ی فایده‌گرایی است که می‌بالد و رشد می‌کند، حال آن‌که جنبه‌ی رمانتیکِ آن‌ها رو به زوال می‌رود و تباه می‌شود. این مدعا به هیچ وجه بدیهی نیست، چراکه از دهه‌ی ۱۸۶۰، مارکس و انگلس علاقه و همدلی رو به تزایدی را نسبت به فرماسیون‌های اجتماعیِ پیش‌سرمایه‌دارانه‌ی خاصی — *تیم خصلت‌نمای رویکرد رمانتیک به تاریخ* — ابراز داشتند. شیفتگی آن‌ها به اجتماعات روستایی آغازین — از جنز^{۱۸} یونانی (ساختار کلانی مربوط به دوران باستانی پیشاتاریخی) تا *آبشچینا*^{۱۹} ی روسی (کمونته‌ی روستایی سنتی) — از این باور آن‌ها ناشی می‌شد که این فرم‌های کهن واجد همان ویژگی‌های اجتماعی‌ای هستند که تمدن‌های مدرن آن‌ها را از کف داده‌اند؛ ویژگی‌هایی که ابعاد خاصی از یک جامعه‌ی کمونیستی آتی را تجسم می‌بخشند.

18. gens

19. *obschtchina*

کشف آثار مائورر،^{۲۰} مورخ اجتماعات ژرمنی باستانی، و بعدها لوییز مورگان، سبب شد مارکس و انگلس ارزش جدیدی برای گذشته قائل شوند. به لطف این نویسندگان، آن‌ها توانستند از نوعی فرماسیون پیشاسرمایه‌دارانه‌ی مثالی — کمونته‌ی ابتدایی — سخن برانند که با نظام فئودالی مورد تمجید رمانتیک‌های سنتی متفاوت بود. مارکس در نامه‌ای به انگلس به تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۶۸، که در آن از کتاب مائورر بحث می‌کند، آشکارا از گزینش سیاسی یک گذشته‌ی بدیل سخن به میان می‌آورد:

نخستین واکنش به انقلاب فرانسه و روشنگری وابسته بدان، طبیعتاً از منظر قرون وسطایی و رمانتیک بود و حتی کسانی همچون برادران گریم^{۲۱} هم از این قاعده مستثنا نبودند. دومین واکنش به آن، غرق شدن در آن سوی قرون وسطا تا دوران آغازین هر ملتی است — و این واکنش دوم با گرایش سوسیالیستی متناظر است، هرچند این انسان‌های فاضل هیچ ندانند که با آن همسویی دارند. به‌علاوه، اینان از کشف جدیدترین چیزها در دل کهن‌ترین اعصار متعجب می‌شوند، حتا

۲۰. Georg Ludwig Maurer (۱۷۹۰-۱۸۷۲). دولتمرد و مورخ آلمانی که مارکس و انگلس از کتابش با عنوان *Constitution of the German Mark, Villages, etc* تأثیر پذیرفته بودند. در این باره می‌توانید به نامه‌ی مارکس به انگلس در تاریخ ۱۴ مارس ۱۸۶۸ نیز رجوع کنید. لینک اینترنتی این نامه:
https://marxists.catbull.com/archive/marx/works/1868/letters/68_03_14.htm

۲۱. Grimm، اشاره دارد به یاکوب گریم (۱۷۸۵-۱۸۶۳) و ویلهلم گریم (۱۷۸۶-۱۸۵۹). آن‌ها دانشوران آلمانی اهل هاناو بودند که به علت انتشار داستان‌های فولکلور پربان شهرتی به هم زدند.

کشفی چنان مساوات طلبانه که می‌توانست لرزه بر اندام پرودون^{۲۲} بیندازد.^[۱۰]

انگلس هم تحت تأثیر پژوهش مائورر قرار داشت، پژوهشی که در کنار سایر مباحثش جستار کوتاهی درباره‌ی مارک آلمانی کهن^{۲۳} داشت. انگلس با اتکا بر این جستار، «رواج دوباره‌ی این مارک» به‌مثابه یک برنامه‌ی سوسیالیستی برای نواحی روستایی را مطرح کرد.^[۱۱] او حتا از مائورر نیز فراتر رفت، چراکه به باور انگلس مائورر هنوز هم به‌شدت تحت تأثیر تکامل‌گرایی عصر روشنگری قرار داشت: انگلس در نامه‌ای به مارکس به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۸۲ از پافشاری مائورر بر «این مفروض روشنگرانه که از قرون وسطا به بعد چیزها می‌بایست بی‌وقفه در جهت بهترشدن تغییر کرده باشند» گله و شکایت می‌کند و می‌افزاید: «این باور سبب می‌شود که مائورر نه‌تنها ماهیت آنتاگونیستیک پیشرفت واقعی را درنیابد، بلکه همچنین متوجه پسرفت‌های فردی آن هم نشود.»^[۱۲] این بند به سنتز بسیار دقیقی از موضع‌گیری بنیادین انگلس و مارکس در قبال این مسئله اشاره می‌کند: نخست، رد پیشرفت‌باوری خطی و خام‌اندیشانه — هر چند نگوئیم توجیه‌کننده — که عموماً جامعه‌ی بورژوازی را برتر از شکل‌های اجتماعی قبلی می‌داند؛ دوم، تأکید بر ماهیت تناقض‌آمیز پیشرفتی که بی‌تردید سرمایه‌داری مسبب آن بوده است؛ سوم، این حکم انتقادی که تمدن سرمایه‌دارانه-صنعتی، از منظر انسانی، نسبت به اجتماعات گذشته، از برخی لحاظ یک گام عقب‌نشسته است.

این گزاره‌ی پایانی همچنین یکی از موضوعات اصلی کتاب منشأ خانواده است. انگلس این کتاب را با مطالعات مورگان درباره‌ی تبار می‌آغازد و، تا

^{۲۲} Proudhon (۱۸۰۹-۱۸۶۵). سوسیالیست و نظریه‌پرداز فرانسوی.

^{۲۳} the old Germanic mark، اشاره دارد به قلمرویی از تیره‌های گوناگون که در همکاری تولیدی با یکدیگر بوده‌اند.

حدودی، با نظر به جوامع ابتدایی، بر پس‌رفتی تأکید می‌ورزد که تمدن بدان دامن زده است:

و چه ساختار شگفت‌آوری است، این ساختار جامعه‌ی بدوی، در نهایتِ سادگی بی‌آلایشش! دریغ از یک سرباز، ژاندارم یا پلیس، دریغ از یک نجیب‌زاده، پادشاه، نایب‌السلطنه، قاضی یا رییس‌پلیس، دریغ از یک زندان یا دادخواهی — و با این حال، همه چیز روال قاعده‌مند خود را طی می‌کند... همگان آزاد و برابرند — از جمله زنان... و زمانی که جایگاه آنان را با جایگاه اکثریت قاطع انسان‌های متمدن امروزی مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که شکاف و تمایزی عظیم وجود دارد میان پرولتاریا و خرده‌دهقانان امروزی با اعضای آزاد جامعه‌ی بدوی گذشته.

ملاک‌هایی که انگلس با اتکا بر آن‌ها، در مورد پس‌روی جامعه‌ی سرمایه‌داری داد سخن می‌دهد بیش از هر چیز ملاک‌های اجتماعی (آزادی، برابری) و البته همچنین ملاک‌های اخلاقی هستند: درست است که زوال تبارها به‌وسیله‌ی مالکیت خصوصی امری است اجتناب‌ناپذیر، اما با این همه، این زوال با «انحطاط و تنزل عظمت اخلاقی بی‌تکلف جامعه‌ی بدوی کهن»^[۱۳] همراه بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم و در مخالفت با پوپولیسم روسی (خاصه با نوشته‌های گئورگی والننتینوویچ پلخائف) نوعی مارکسیسم شدیداً غیررمانتیک سر برآورد: گرایشی تکامل‌گرا و مدرن‌شونده که پیشرفت صنعتی سرمایه‌دارانه را با نگاهی سراسر تحسین می‌نگریست. درست است که این رویکرد ریشه در برخی متون مارکس و انگلس داشت، اما هیچ چیز بیش از کار خود مارکس بر روی

کمونته‌های روستایی روسی، تفاوت میان این نوع از مارکسیسم رمانتیسیسم‌زدوده با اندیشه‌ی مارکس را آشکار نمی‌سازد. مارکس بدون این‌که مفروضات نارودنیک‌ها^{۲۴} را به‌تمامی بپذیرد، همانند آن‌ها به نقش سوسیالیستی کمونته‌ی سنتی روسی در آینده باور داشت. به نظر مارکس، چنان‌چه صراحتاً در نامه‌ای به تاریخ ۸ مارس ۱۸۸۱ به ورا زاسولیچ^{۲۵} نیز می‌گوید، «این کمونته تکیه‌گاهی است برای بازسازی اجتماعی در روسیه، اما برای آن‌که بتواند به معنای دقیق کلمه چنین کارکردی را ایفا کند، در گام نخست ضروری است اثرات زیانباری را که از هر سو بدان یورش می‌برند از پیش رویش برداشت، و

^{۳۴}. نارودنیک‌ها جنبشی اجتماعی در طبقه‌ی متوسط روسیه در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ بود که برخی از اعضای آن به تبلیغات انقلابی علیه حکومت تزاری پرداختند. ایدئولوژی آن‌ها به نارودنیک‌چستوو موسوم بود. این واژه از واژه‌ی روسی نارود (народ) به معنی مردم گرفته شده که اغلب به «پوپولیسم» نیز ترجمه می‌شود. شعار معروف نارودنیک‌ها «به راه مردم می‌رویم» بود. اگرچه این جنبش در زمان خود دستاوردهای اندکی داشت، اما نارودنیک‌ها اجداد سیاسی و روشنفکری سوسیالیست‌های انقلابی بودند که تاریخ روسیه را در سده‌ی بیستم عمیقاً تحت تأثیر قرار دادند.

^{۲۵}. Vera Zasulich (۱۸۴۹-۱۹۱۹). مبارز، نویسنده و انقلابی کمونیست روسی بود. او از بنیان‌گذاران «گروه رهایی کارگر» (به هم‌راه پلخانف) بود. این گروه در ۱۸۸۳ میلادی در سوئیس تأسیس شد. به سفارش همین گروه بود که او بسیاری از آثار مارکس از جمله کتاب *مانیفست حزب کمونیست* را به زبان روسی ترجمه کرد. انتشار این کتاب‌ها در روسیه به تأسیس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه انجامید. زاسولیچ از نسل قدیمی رهبران کمونیست روسیه به‌شمار می‌آمد که به جوان‌ترهایی چون ولادیمیر لنین پیوست و نشریه‌ی *ایسکر* را با هم بنیان گذاشتند. او به دلیل شرکت در ترور یکی از مأموران حکومت تزار، در بین سوسیالیست‌ها معروف و محبوب بود. کارل مارکس و فردریک انگلس در مقدمه‌ی ترجمه‌ی روسی کتاب *مانیفست حزب کمونیست*، از او به‌عنوان «ورا زاسولیچ قهرمان» یاد کرده‌اند. در تنش‌های داخلی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه زاسولیچ به منشویک‌ها پیوست و از رهبران منشویک‌ها شد.

سپس شرایط عادی توسعه‌ی خودانگیخته را برایش فراهم کرد.^[۱۴] البته که مارکس بر نیاز کمونته‌ی روستایی روسی برای تصاحب دستاوردهای تکنیکی تمدن صنعتی اروپایی پای می‌فشارد، لیکن به‌رغم این همه، تحلیل او تا حد زیادی به شرطبندی نارودنیک‌ها روی امکان معاف‌شدن روسیه از تمام دهشت‌های تمدن سرمایه‌دارانه نزدیک می‌شود. آینده خصلت موهوم این امید را برملا ساخت، با این حال، وعده‌ی مارکس شامل یک هسته‌ی عقلانی بسیار زایا بود.

در پیش‌نویس نامه به ورا زاسولیچ همچنین اشاراتی وجود دارد به کمونته‌های روستایی پیشاسرمایه‌دارانه در هندوستان؛ اشاراتی که آشکارا تکامل رویکرد مارکس از دهه‌ی ۱۸۵۰ به بعد را نشان می‌دهد. مارکس در ۱۸۵۳ نقش استعمار انگلیس در هندوستان را، هم به طرز هولناکی ویرانگر و هم پیشرو (مثلاً به دلیل آوردن راه‌آهن) می‌دانست؛ پیشرفتی که شکل و شمایل «آن بت کریه‌المنظر بت پرستان [را داشت]، که فقط از جمجمه‌ی مقتولان شراب الهی می‌نوشد».^[۱۵] با این حال، او در نامه‌ی ۱۸۸۱ چنین نوشت: «مثلاً در مورد هند شرقی همه، به‌استثنای سیر هنری مین^{۲۶} و دیگرانی از قماش او، تشخیص می‌دهند که سرکوب زمین‌داران اشتراکی نمونه‌ای از ویرانگری‌های انگلستان در آن جا بود، به طوری که این عمل نه‌تنها به پیشرفت

^{۲۶} Sir Henry Maine (۱۸۲۲-۱۸۸۸). او یک ویگ حقوقدان و مورخ بود. شهرت مین به دلیل ایده‌ای بود که در کتابش، *قانون باستان*، عرضه داشت. به باور او، مسیر پیشرفت قانون و جامعه، از پایگاه به قرارداد بوده است. به این معنا که در جوامع کهن افراد به‌شدت به پایگاه‌هایشان در گروه‌های سنتی وابسته بوده‌اند. این در حالی است که در جوامع مدرن، افراد در مقام عاملانی مستقل می‌توانند آزادانه با یکدیگر قرارداد ببندند. مین را می‌توان از پدران انسان‌شناسی حقوقی، تاریخ حقوقی، و جامعه‌شناسی قانون برشمرد.

مردمان بومی منتهی نشد، بلکه به عقب‌گرد آن‌ها نیز انجامید.^[۱۶] این قضاوتِ مارکس تعارضی با قضاوت او در ۱۸۵۳ ندارد، بلکه بر وجه واپس‌گرایانه‌ی مدرن‌سازی سرمایه‌دارانه از حیث انسانیِ قضیه تأکید می‌کند.

در کنار نوستالژی برای یک بهشت اشتراکی،^{۲۷} بُعد اصلی دیگر اندیشه‌ی مارکسیستی — که از حیث الهام‌بخشی‌اش بی‌تردید رمانتیک است — عبارت است از نقد جنبه‌های بنیادین خاصی از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری-صنعتی. خلاف‌آمد آنچه عموماً پنداشته می‌شود، این نقد به پرسش از مالکیت خصوصی ابزارهای تولید محدود نمی‌شود، بلکه نقدی است وسیع‌تر، عمیق‌تر و رادیکال‌تر که در آن کل شیوه‌ی فعلی تولید صنعتی و کل جامعه‌ی بورژوایی مدرن زیر سؤال می‌روند — آن هم با اتکا بر مباحث و رویکردهایی که اغلب به مباحث و رویکردهای رمانتیک‌ها شباهت دارند.

کارل مانهایم از نخستین اندیشمندانی بود که در جستاری با عنوان «اندیشه‌ی محافظه‌کارانه»^{۲۸} (۱۹۲۷) به تناظر یا قرابت شیوه‌های مارکسیستی و رمانتیکِ مقابله با فرهنگ عقلانی‌شده‌ی بورژوازی پی برد. مانهایم نشان داد که شماری از تضادهای موجود — انضمامی در برابر انتزاعی، پویا یا دیالکتیکی در برابر ایستا، تمامیت در برابر تجزیه، فهم تمامیت‌سازانه از تاریخ در برابر رویکرد تفردگرایانه — ویژگی‌هایی هستند که هم جناح راست و هم جناح چپ در نقدشان از «اندیشه‌ی بورژوایی درباب قانون طبیعی» (*burgerlich-naturrechtliche Denken*) در آن سهیم‌اند. با این همه، اغلبِ مثال‌هایی که او درباره‌ی موضع مارکسیستی می‌زند، از کتاب *تاریخ و آگاهی طبقاتی* لوکاچ برگرفته شده‌اند؛ اثری که خودش ترکیبی است از مارکسیسم با جامعه‌شناسی آلمانیِ ملهم از رمانتیسیسم. به‌علاوه، مانهایم بیش‌تر به تشابهات

27. communitarian paradise

28. Das konservative Denken

روش‌شناختی میان شیوه‌های اندیشیدن مارکسیستی-انقلابی و رمانتیک-محافظه‌کارانه علاقه داشت تا همگرایی احتمالی برخی نقدهای‌شان بر جامعه‌ی بورژوایی-صنعتی. به پیروی از مانهایم، شماری از جامعه‌شناسان یا مورخان ادبیات نیز به پیوند میان مارکسیسم و رمانتیسیسم اشاره کردند. آلوین گلدنر^{۲۹} بر وجود «مؤلفه‌های مهم رمانتیسیسم» در اندیشه‌ی مارکس پای می‌فشارد؛ ارنست فیشر^{۳۰} نیز تأکید می‌کند که مارکس «شورش رمانتیک بر ضد جهانی که در آن همه چیز به کالا بدل شده و انسان به مرتبه‌ی یک ابژه فروکاسته شده» را با رویکرد سوسیالیستی‌اش ادغام کرده است. بی‌تردید مفهوم بیگانگی نزد مارکس قویاً آمیخته به رمانتیسیسم است؛ همان طور که ایشتون مساروش^{۳۱} نشان داده، یکی از منابع اصلی اندیشه‌ی مارکس نقد روسویی بیگانگی خود (self) به‌مثابه «فروش آزادی فرد»^{۳۲} است. هم فیشر و هم گلدنر — به همراه ام. ه. آبرامز^{۳۳} — رشته‌ی پیوند اصلی مارکس و میراث رمانتیک را رؤیای جامعه‌ی یکپارچه، به دور از تکه‌پارگی، تفرقه، و بیگانگی می‌دانند. متأخرتر از این‌ها، هابرماس است که اندیشه‌ی مارکس جوان را با عبارت «سوسیالیسم رمانتیک» خصلت‌نمایی می‌کند، به طوری که ایده‌ی «تجمع آزاد تولیدکنندگان همواره آکنده از تصاویر نوستالژیک انواع اجتماعی — از جمله خانواده، همسایه و اصناف — بوده است که باید سراغ‌شان را در جهان دهقانان و استادکاران گرفت، این تجمع با یورش خشونت‌بار یک

29. Alvin Goldner (۱۹۲۰-۱۹۸۰)

30. Ernst Fischer

31. Istvan Meszaros

32. selling one's freedom

33. M.H. Abrams

جامعه‌ی رقابتی رو به فروپاشی گذاشت، و نابودی‌اش چونان یک فقدان به تجربه درآمد». به باور هابرماس، همین ایده‌ی جامعه‌ای که در آن افراد به بیگانگی‌شان از محصول کار، سایر افراد انسانی، و خودشان خاتمه می‌دهند، ریشه در رمانتیسیسم دارد.^[۱۸]

این نویسندگان به هیچ شکل مستقیم‌تری، به شباهت‌های میان انتقادهای رمانتیک و مارکسیستی از تمدن سرمایه‌داری مدرن نمی‌پردازند.^[۱۹] با این همه، چنان که شاهد هستیم، این شباهت‌ها را خاصه می‌توان در حملات هر دو گروه به مسئله‌ی حیاتی کمی‌سازی پی گرفت.

انتقاد از کمی‌سازی زندگی در جامعه‌ی صنعتی (بورژوازی) نقشی محوری در نوشته‌های نخستین مارکس، به‌ویژه *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*، دارد. بنا به گفته‌ی این متن، قدرت پول در سرمایه‌داری چنان است که به سرمایه‌داری اجازه می‌دهد تمام کیفیات انسانی و طبیعی را با قرارداد نشان در معرض مقیاس به‌تمامی کمی خودش نابود و منهدم سازد. «کمیت پول به گونه‌ای روزافزون به تنها خاصیت مهم آن بدل می‌شود. به همان اندازه که پول همه چیز را به فرم انتزاع خودش تقلیل می‌دهد، خودش را نیز در مسیر حرکتش به چیزی کمی فرومی‌کاهد». مبادله‌ی انتزاعی پول با کالاهای تجاری، جایگزین مبادله‌ی کیفیات انسانی انضمامی با یکدیگر — عشق با عشق، اعتماد با اعتماد — می‌شود. کارگر به مرتبه‌ی کالایی تجاری، انسان-کالا (*Menschenware*)، تقلیل می‌یابد و به مخلوقی ملعون بدل می‌شود که از حیث جسمانی و روحانی انسانیتش را از کف داده است (*entmenschetes*). «انسان بار دیگر به غارنشینی بازگشته، اما غار او این بار به بوی متعفن و آزارنده‌ی تمدن آلوده شده است.» درست همان طور که یک تاجر سنگ‌های قیمتی صرفاً به ارزش بازاری آن‌ها نظر دارد و نه به زیبایی یا ماهیت ویژه‌ی آن سنگ‌ها، افراد نیز در جامعه‌ی سرمایه‌داری حساسیت‌های مادی و روحانی‌شان را از دست می‌دهند و احساس صرف مالکیت را به‌جای آن

می‌نشانند. در یک کلام: بودن، یا همان بیان آزادانه‌ی غنای زندگی از خلال فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، بیش از پیش قربانیِ دشتن، یا همان انباشت پول، کالاها و سرمایه، می‌شود.^[۲۰]

این قبیل موضوعاتِ نوشته‌های ابتداییِ مارکس، در سرمایه با صراحت کم‌تری مطرح شده‌اند، اما با این حال، کماکان حضور دارند، به‌ویژه در پاره‌ی مشهوری که در آن مارکس خویگان^{۳۴} تمدن سرمایه‌داری جدید را، که منحصرأ بر تولید روزافزون کالاها و انباشت سرمایه (یعنی بر «کمیت و ارزش مبادله») متمرکز است، با روح^{۳۵} دوران باستان کلاسیک، که منحصرأ با کیفیت و ارزش مصرف سروکار دارد، مقایسه می‌کند.^[۲۱]

موضوع اصلی‌ای که در سرمایه بدان پرداخته شده استثمر کار است، یعنی به‌دست‌آوردن ارزش اضافی توسط مالکان سرمایه‌دار ابزار تولید. با این حال، سرمایه شامل انتقادی رادیکال از خودِ ماهیت کار صنعتی مدرن نیز می‌شود. سرمایه در یورشش به خصلت انسان‌زدایانه‌ی کار صنعتی-سرمایه‌دارانه، کماکان نسبت به دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ از صراحت لَهجَه‌ی بیش‌تری برخوردار است، به‌علاوه، به احتمال فراوان میان نقدی که سرمایه مطرح می‌کند و انتقادات رمانتیک‌ها پیوندی وجود دارد.

آشکار است که مارکس رؤیای بازسازی نظام استادکاری قرون وسطایی را در سر نمی‌پروراند — آن‌چنان که جان راسکین^{۳۶} چنین سودایی داشت — اما،

34. ethos

35. spirit

^{۳۵}. از میان کسانی که به «ارزش اضافی» فکر کرده‌اند و نگاهی دیگرگون به آن داشته‌اند، منتقد سرآمد هنر و معماری دوره‌ی ویکتوریایی، حامی هنری، نقاش آبرنگ‌کار، متفکر برجسته‌ی اقتصاد سوسیالیستی (متکی بر سازمان‌های خیریه، تعاونی‌ها و سایر ان. جی. او. ها و شالوده‌ی دولت رفاه) و انسان‌دوست بزرگ جان راسکین انگلیسی (۱۸۱۹-۱۹۰۰) است که

او کار صنعتی را، در قیاس با کیفیات انسانی کار پیشاسرمایه‌داری، یک فرم به لحاظ اجتماعی و فرهنگی تنزل یافته می‌انگاشت: «دانش، داوری، و اراده‌ای... [که] به دست دهقان یا صنعتگر مستقل به کار گرفته می‌شدند»، به واسطه‌ی کارگران مقاطعه‌کار صنعت مدرن از میان رفته‌اند. برای تحلیل این تنزل‌یافتگی، مارکس اول از همه به تقسیم کار می‌پردازد که «با چپاول مهارت کارگر در انجام کارهای ظریف به بهای حجم عظیمی از غرایز و توانمندی‌های تولیدی، او را به هیولایی زمین‌گیر بدل ساخته است»؛ در همین زمینه است که او شاهد مثالی از دیوید ارکارت^{۳۷} رمانتیک، از محافظه‌کاران وابسته به حزب توری،^{۳۸} می‌آورد: «تکه‌تکه کردن یک انسان اعدام اوست، چنان‌چه مستحق این مجازات باشد؛ ترور اوست، چنان‌چه مستحق این مجازات نباشد... تقسیم کار همان اعدام انسان‌ها است.» ماشین‌ها، این عناصر فی‌نفسه‌ی پیشرفت، در شیوه‌ی تولید معاصر به اسباب بدبختی کارگران بدل شده‌اند؛ آن‌ها کار را از هر

در یکی از موضوعات مورد علاقه‌اش با مارکس مشترک بوده: «اقتصاد سیاسی». مارکس در ۱۸۶۷ جلد نخست سرمایه را نوشت و راسکین در ۱۸۶۲، یعنی پنج سال پیشتر، کتاب *تا/این آخرین را*. موضوع اصلی این اثر راسکین هم، شناسایی حقوق نیروی کار است، اما به شیوه‌ی خودش. او برخلاف مارکس، مبارزه‌ای ذاتی میان صاحبان نیروی کار (مزدبگیران) و سرمایه (یا کارفرمایان) نمی‌بیند، اما بی‌عدالتی و بی‌انصافی آشکاری را در مبادلات سرمایه‌داری به معنای خاص تاریخی معاصر و همین‌طور به معنای عام آن (قانون جاری و ساری باستانی عرضه و تقاضا) مشاهده می‌کند و برای رفع آن، راه‌حلهایی را نیز ارائه می‌دهد. در نهایت، کتاب *تا/این آخرین مشکل را* برخلاف مارکس، به صورت برد و باخت یک طبقه مطرح نمی‌کند و تلاش دارد تا با استفاده از مداخله‌دادن اخلاق در فرضیات بدیهی اقتصاد متعارف بازار، راه‌حلی به شکل بردبرد ارائه دهد.

^{۳۶} David Urquhart (۱۸۷۷-۱۸۰۵). دیپلمات، نویسنده و سیاستمدار اسکاتلندی که از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ عضو پارلمان بود.

^{۳۷} Tory، نیای حزب محافظه‌کار در انگلستان.

شکلی از علاقمندی تهی می‌سازند و «ذره ذره‌ی آزادی را هم در فعالیت‌های بدنی و هم در فعالیت‌های فکری» مصادره می‌کنند. با ماشین‌آلات مورد استفاده‌ی سرمایه‌داری، کار «به نوعی شکنجه بدل می‌شود»، زیرا — و مارکس در این‌جا از کتاب انگلس، وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان ۱۸۴۴، نقل قول می‌آورد — کارگر به «روال فلاکت‌باری از مشقت و کار شاقی بی‌پایان [فروکاهیده می‌شود؛ روالی] که در آن، یک فرایند مکانیکی تکراری، به‌مانند کاری سیزیفوار، بارها و بارها از سر گذرانده می‌شود. بارِ گران کار همچون تخته‌سنگی، همواره بر پشت کارگر فرسوده سنگینی می‌کند». در نظام صنعتی مدرن، تمامت سازماندهی فرایند کار سبب درهم‌شکستن استقلال، آزادی و سرزندگی کارگر می‌شود. مارکس به این تصویر تیره‌وتار از پیش‌موجود، توصیف شرایط مادی‌ای را می‌افزاید که تحت آن، کار جریان دارد: فضا، نور، و اکسیژن ناکافی؛ اصوات گوش‌خراش؛ هوایی پر از گرد و خاک؛ خطر مرگ یا قطع عضو به‌دست ماشین؛ و «بیماری‌های فراوان ناشی از ملزومات زیان‌آور و خطرناک فرایند تولید».^[۲۲] مخلص کلام آن‌که، سرمایه با هدف صرفاً کمی تولید هرچه بیشتر تر کالاها و دستیابی به سود هرچه بیشتر، کیفیت‌های فرهنگی و طبیعی کارگران به‌مثابه ابنای بشر را به صلابه می‌کشد.

برداشت مارکسیستی از سوسیالیسم عمیقاً با این نقد رادیکال تمدن بورژوایی مدرن پیوند خورده است. این نقد متضمن یک تغییر کیفی یعنی نوع متفاوتی از تمدن‌سازی است که نقش «کیفیات طبیعی و انسانی» زندگی و نیز نقش ارزش مصرف در فرایند تولید را احیا می‌کند. به‌علاوه، این نقد مستلزم رهایی از کار است، نه فقط به‌وسیله‌ی «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان» و کنترل فرایند تولید از طریق روندهای کاری مرتبط به‌هم، بلکه همچنین به‌وسیله‌ی تغییر تام‌وتمام خود ماهیت کار.

چگونه می‌توان این هدف را محقق ساخت؟ این مسئله‌ای است که مارکس خصوصاً در *گروندریسه* (۱۸۵۷-۵۸) بدان پرداخته بود: از دید او، در جامعه‌ی سوسیالیستی، مکانیزه‌سازی و پیشرفتِ تکنولوژیکِ زمان لازم برای «کار ضروری»^{۳۹} — یعنی زمان مورد نیاز برای رفع نیازهای اساسی اجتماع — را به‌شدت کاهش می‌دهد. بنابراین، بیش‌تر ساعات یک روز، برای آن فعالیت‌ی آزاد می‌ماند که مارکس، به پیروی از فوریه، آن را کار جذاب^{۴۰} نام می‌نهد: یعنی کارِ حقیقتاً آزاد، کاری که باعث خود-تحقق‌بخشی^{۴۱} فرد می‌شود. چنین کاری، چنین تولیدی (که هم می‌تواند مادی باشد و هم معنوی) صرفاً نوعی بازی نیست — و مارکس در این‌جا از فوریه فاصله می‌گیرد — بلکه می‌تواند تلاش و جدیتی حداکثری را بطلبد: مارکس ساختن یک قطعه‌ی موسیقایی را نمونه‌ی چنین جد و جهدی می‌داند.^[۲۳]

کاملاً در اشتباه خواهیم بود اگر که با اتکا بر ملاحظات برشمرده‌شده در بالا، چنین استدلال کنیم که مارکس یک رمانتیک بوده است: او بیش‌تر وام‌دار فلسفه‌ی روشنگری و اقتصاد سیاسی کلاسیک است تا وام‌دار منتقدان رمانتیک تمدن صنعتی. با این همه، منتقدان رمانتیک باعث شدند تا او به محدودیت‌ها و تناقض‌های فلسفه‌ی روشنگری و اقتصاد سیاسی کلاسیک پی ببرد. مارکس در یکی از متن‌های بسیار روشنگرانه‌ی کتاب *دست‌نوشته‌های سیاسی و اقتصادی ۱۸۴۴* به تعارض میان زمین‌داران قدیم و سرمایه‌داران جدید اشاره می‌کند، تعارضی که در قالب یک جدل میان نویسندگان رمانتیک (از آن جمله

39. necessary labour

^{۳۹} Charles Fourier (۱۷۷۲-۱۸۳۷). اقتصاددان سوسیالیست اهل فرانسه، از مخالفان اقتصاد کلاسیک و از طرفداران راه‌اندازی شکل‌های تعاونی در اقتصاد.

41. attractive labor

42. self-realization

یوستوس موزر^{۴۳} و اقتصادسیاسی‌دانان (مانند دیوید ریکاردو و جان استوارت میل) نمایان می‌شود: «این تعارضی است به‌غایت ناگوار، و هر یک از طرفین در مورد طرفِ دیگر حقیقت را می‌گوید.»^[۲۴] همچنین یکی از موضوعات تکرارشونده‌ی واپسین نوشته‌های اقتصادی او این بوده است که سیسموندی^{۴۴} می‌تواند محدودیت‌های ریکاردو را ببیند، همچنان که عکس این موضوع نیز صادق است.

ایده‌های مارکس نه رمانتیک بودند و نه در پی مدرن‌سازی، بلکه در حکم تلاشی بودند برای قسمی فراروی [آفهبونگ] دیالکتیکی هر دوی این‌ها درون یک جهان‌بینی انقلابی و انتقادی. مارکس فارغ از هر دفاعی از تمدن بورژوازی یا نادیده‌انگاری دستاوردهای آن، در جستجوی شکل والاتری از سازمان اجتماعی است؛ شکلی که پیشرفت‌های صنعتی جامعه‌ی مدرن را با برخی از کیفیات انسانی اجتماعات پیشاسرمایه‌داری در هم می‌آمیزد — و از همه مهم‌تر، شکلی که برای پیشرفت و غنای زندگی انسانی بستری بی‌کران فراهم می‌آورد.

43. Justus Möser

۴۴. Leonard Simon Sismondi (۱۷۷۳-۱۸۴۲). سوسیالیست فرانسوی بود که هدف اقتصاد کلاسیک یعنی حداکثرکردن سود را مورد انتقاد قرار داد و اقتصاد رقابتی را خصوصاً در زمینه‌ی توزیع نامناسب دانست، زیرا سیستم توزیع در این اقتصاد موجب فقر عمومی و مازاد تولید می‌شود. او معتقد بود ریشه‌ی بحران‌ها در استثمار کارگران و پیشرفت تکنولوژی است و وسیع‌ترین قشر جامعه، یعنی کارگران، از قدرت خرید اندکی برخوردارند.

یادداشت‌ها:

1. Auguste Cornu, *Karl Marx et Friedrich Engels* (Paris: Presses Universitaires de France, 1955), 1:67–69, 75, 93–97, 103.

پژوهشی جالب توجه در مورد تأثیر رمانتیسیسم بر اشعار مارکس جوان به دست لئونارد پی وسل پسر (Leonard P. Wessell Jr) انجام شده است در:

Karl Marx, Romantic Irony, and the Proletariat: The Mythopoetic Origins of Marxism (Baton Rouge: Louisiana State University Press, 1979).

متأسفانه بخش قابل توجهی از کتاب وسل مبتنی است بر تلاشی سراسر دلبخواهانه برای فروکاست تمام اندیشه‌ی سیاسی مارکس به قسمی «افسانه‌پردازی».

۲. بنگرید به:

“The General Law of Capitalist Accumulation,” in *Capital* (Marx and Engels, *Collected Works*, 35: 607–703).

3. Frederick Engels, “The Condition of England. *Past and Present* by Thom Carlyle, London, 1843” (1844), in Karl Marx and Frederick Engels, *Collected Works*, trans. Richard Dixon et al. (New York: International Publishers, 1975), 3:447, 461, 456.

4. Thomas Carlyle, *Chartism* (London: James Fraser, 1840), p. 37, noted by Marx in *Excerpthefte* B35AD89a.

دسترسی ما به این متن منتشر نشده، از طریق «انجمن تاریخ اجتماعی» واقع در آمستردام ممکن شد.

5. Engels, "Latter-Day Pamphlets, edited by Thomas Carlyle," in Marx and Engels, *Collected Works*, 10:301 (تأکیدها از

من است).

6. Engels, "Letter to Miss Harkness" (April 1888), in *Marx and Engels on Literature and Art: A Selection of Writings*, ed. Lee Baxandall and Stefan Morawski (St. Louis: Telos Press, 1973), p. 115.

7. Karl Marx, "The English Middle Class," in Marx and Engels, *Collected Works*, 13:664.

8. Marx and Engels, *Manifesto of the Communist Party* (1848), in *ibid.*, 6:507, 509.

9. Paul Breines, "Marxism, Romanticism, and the Case of Georg Lukács: Notes on Some Recent Sources and Situations," *Studies in Romanticism* 16 (1977): 476.

10. Marx to Engels, Letter 343, 25 March 1868, in Marx and Engels, *Collected Works*, 42:557.

درخصوص ارتباط مارکس با مائورر و مورگان بنگرید به:

Lawrence Krader, *Ethnologie und Anthropologie bei Marx* (Frankfurt: Verlag Ullstein, 1976).

11. Engels, "The Mark" (1883), in Marx and Engels, *Collected Works*, 24:456.

انگلس محض اطمینان چنین می‌افزاید: «نه در شکل کهنه و تاریخ گذشته‌اش، بلکه در شکلی

ازنوبالیده» (همان).

12. Engels to Marx, Letter 220, 15 December 1882, *ibid.*, 46:400.

جمله‌ای در *خاستگاه خانواده* وجود دارد که شیفتگی تام و تمام انگلس را به چالش می‌کشد: «این یک سوی ماجراست. لیکن ما نباید از یاد ببریم که این سازمان محکوم به نابودی است.»

(Engels, *The Origin of the Family, Private Property, and the State*, ed. Eleanor Burke Leacock [New York: International Publishers, 1972] p. 160).

13. Engels, *Origin of the Family*, pp. 159–61.

14. Marx to Zasulich, Letter 44, 8 March 1881, in Marx and Engels, *Collected Works*, 46:72.

15. Marx, “The Future Results of the British Rule in India” (1853), in *ibid.*, 12:222.

16. Marx third draft of letter to Vera Zasulich in *ibid.* 24:365; (تأکیدها از من است)

۱۷. بنگرید به:

Karl Mannheim, “Das konservative Denken: Soziologische Beiträge zum Werden des politisch historischen Denkens in Deutschland” (1927), in *Wissensoziologie* (Berlin: Luchterhand, 1964), pp. 425, 438, 440, 486, 497, 507–8.

۱۸. بنگرید به:

Alvin W. Gouldner, "Romanticism and Classicism: Deep Structures in Social Science," in *For Sociology: Renewal and Critique in Sociology Today* (New York: Basic Books, 1973), p. 339; Ernst Fischer, *Marx in His Own Words* (London: Penguin, 1970), p. 15; Istvan Meszaros, *Marx's Theory of Alienation* (London: Merlin Press, 1970), pp. 48–61; M. H. Abrams, *Natural Supernaturalism: Tradition and Revolution in Romantic Literature* (New York: Norton, 1973), p. 314; Jürgen Habermas, "What Does Socialism Mean Today? The Rectifying Revolution and the Need for New Thinking on the Left," trans. Ben Morgan, *New Left Review*, no. 183 (1990): 15.

۱۹. این موضوع را گلدنر در ارتباط با نقد ابزاری‌سازیِ تکنولوژیکی در منبع ذیل مطرح

کرده است:

"Romanticism and Classicism," p. 338.

20. Marx, *Early Writings*, ed. Lucio Colletti (New York: Penguin, 1975), pp. 358–59.

21. Marx, *Capital*, vol. 1, in Marx and Engels, *Collected Works*, 35:370.

22. *Ibid.*, pp. 366, 365, 368, 425–26, 429.

23. Marx, *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy*, trans. Martin Nicolaus (New York: Random House, 1973), pp. 704–12.

24. Marx, Economic and Political Writings of 1844, in Marx and Engels, Collected Works, 3:229–346.